

[جریان و عدم جریان استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc97704985)

[مقام ثبوتی 1](#_Toc97704986)

[استظهار از کلام مرحوم نائینی 1](#_Toc97704987)

[مختار استاد نسبت به جریان استصحاب عدم ازلی در مقام ثبوت 2](#_Toc97704988)

[مقام اثبات: ظهور خطابات در عدم اتصاف عرض به معروض(در موارد اخذ عدم عرض در موضوع) 2](#_Toc97704989)

[اشکال و جواب 2](#_Toc97704990)

[رد استصحاب عدم ازلی به بیان اثر نداشتن استصحاب 3](#_Toc97704991)

[جواب رد مذکور: اثر داشتن استصحاب در ظرف شک 3](#_Toc97704992)

[رد استصحاب عدم ازلی به عرفیت نداشتن استصحاب عدم ازلی 3](#_Toc97704993)

[اشکال به بیان مذکور: مرجع بودن عرف در مفاهیم، تطبیقات 4](#_Toc97704994)

[جواب از اشکال مذکور: شک در مفهوم لا تنقض نسبت به استصحاب عدم ازلی 4](#_Toc97704995)

[عدم مرجعیت عرف در تسامحات نسبت به مصادیق با فرض روشن بودن معنا 4](#_Toc97704996)

[مرجعیت عرف در تشخیص مصداق با فرض شک در سعه و ضیق معنا 5](#_Toc97704997)

[مختار استاد 6](#_Toc97704998)

**موضوع**: بررسی کلمات /جریان استصحاب عدم ازلی /عام و خاص

# جریان و عدم جریان استصحاب عدم ازلی

## مقام ثبوتی

بحث در مقام ثبوت تمام شد. گفته شد: مقام ثبوت به سه نحوه ممکن است: یکی معروض متصف به عدم عرضش بشود. یعنی عدم نعتی را اتصاف به عدم معنا کنیم. قضیه معدوله المحمول. دوم این که عدم اتصاف به عرض و به نحو سالبه محصله باشد. سوم عدم محمولی باشد. یعنی عدم تحقق به نحو لیس تامه باشد.

### استظهار از کلام مرحوم نائینی

ما فرمایش مرحوم نائینی را به نحو ثانی حمل کردیم و گفتیم اتصاف به عدم را نمی­گوید. نائینی عدم الاتصاف را ادعا می­کند و منکر استصحاب عدم ازلی است از باب این که این عدم، عدم اتصاف است و عدم اتصاف در ظرف وجود موضوع است. گفتیم تامل کنید که این مطلب یک تفسیری برای کلام مرحوم نائینی است در مقابل تفسیر کسانی که عدم نعتی نائینی را به اتصاف به عدم معنا کردند.

### مختار استاد نسبت به جریان استصحاب عدم ازلی در مقام ثبوت

نائینی در حالت دوم که عدم اتصاف بود، گفت استصحاب عدم ازلی مجال ندارد. البته عدم محمولی را گفت اشکالی ندارد. ما گتفیم نسبت به قسم دوم و سوم استصحاب عدم ازلی مجال دارد. چه عدم اتصاف باشد و چه عدم محمولی، استصحاب عدم ازلی مجال دارد. فقط قسم اول که اتصاف به عدم است، به خاطر این که موضوع می­خواهد و حالت سابقه ندارد پس جریان ندارد.

## مقام اثبات: ظهور خطابات در عدم اتصاف عرض به معروض(در موارد اخذ عدم عرض در موضوع)

حالا مقام اثبات کدام یک از این سه قسم است، ادعا این است که مقام اثبات هم، همین دومی است. ظاهر خطابات در جایی که معروض و عرضی داریم و عدم عرض در موضوع اخذ شده باشد، همان قسم ثانی است؛ یعنی به نحو سالبه محصله است. اگر گفت: اکرم العلما الا الفساق، ظاهرش این است: اذا لم یکن العالم فاسقا، یجب اکرامه. سالبه محصله است. اتصاف به عدم، مونه زائده می­خواهد. فرق است بین این که بگوید اکرم عالم غیر فاسق که ظاهرش اتصاف است.

طبع عرض هم همین است؛ یعنی اگر وجودش اخذ شود، اتصاف است و اگر عدمش باشد، عدم اتصاف است این که بخواهد اتصاف به عدم باشد، خلاف ظاهر است.

عدم محمولی هم خلاف مقام اثبات است. این که معنای اکرم العلما الا الفساق منهم، عالم باشد و لم یتحقق فسقه، خلاف ظاهر است. عدم محمولی هم نیاز به مونه زائده دارد.

لذا این ادعا درست است که ظاهر مقام اثبات در موارد ضم یک خاصی به یک عامی، عرض به نحو سالبه محصله اخذ شده است. عدم محمولی عرفیت ندارد.

### اشکال و جواب

ان قلت: مقتضای اصاله العموم و اطلاق این است که به نحو عدم محمولی اخذ شده باشد؛ چرا که عدم محمولی ضیق آور نیست هر چند که موضوع دو جزء پیدا می­کند؛ ولی وصف او نیست و موجب تضییق نمی­شود.

قلت: این اصاله العموم این گونه مطالب را اقتضا نمی­کند؛ چرا که این اصل در جایی است که مراد واضح نباشد و برای کشف مراد باشد در حالیکه ما در محل کلام مراد را می­دانیم چیست. مراد عالم عادل است که وجوب اکرام دارد. ما در کیفیت اراده شک داریم. یعنی نمی­دانیم که به نحو واوی است که جای استصحاب باشد یا به نحو وصفی و قیدی است تا استصحاب جاری نباشد.

## رد استصحاب عدم ازلی به بیان اثر نداشتن استصحاب

بعضی استصحاب عدم ازلی را به بیان دیگری رد کردند. بیان مطلب: قبول داریم که قضیه به نحو سالبه محصله است، نه به نحو معدوله. اما باز هم استصحاب عدم ازلی مجال ندارد.

ما به این بیان اضافه می­کنیم: حتی به نحو عدم محمولی هم باشد استصحاب عدم ازلی جریان ندارد. زیرا متیقن ما اثر ندارد. مثلا این مراه وقتی که نبود لم تکن قرشیه به نحو سالبه محصله یا وقتی این مراه نبود و لم تحقق قرشیه. به نحو عدم محمولی. این موضوع در زمان سابق اثر ندارد؛ چرا که در زمان ارتفاع موضوع، حکمی معنا ندارد. پس استصحاب مجال ندارد اثر برای وقتی است که موضوع محقق است. ما دامی که موضوع محقق نشده است، تعبد شارع در کار نیست.

### جواب رد مذکور: اثر داشتن استصحاب در ظرف شک

این بیان ضعیف است. این مطلب را در باب استصحاب گفته اند که استصحاب تعبد به بقای مستصحب است در ظرف شک. در حقیقت تعبد برای ظرف شک است و زمان یقین که تعبد معنا ندارد. استصحاب می­گوید لا تنقض الیقین بالشک، یعنی تعبد به بقا. لذا در ظرف شک استصحاب اثر داشته باشد، کافی است. مهم نیست که در ظرف یقین اثر داشته باشد.

اتفاقا در جایی که این مطلب را مطرح می­کنند مثال به استصحاب عدم ازلی می­آورند. در ظرف شک این مراه لم تکن قرشیه یا این مراه وقتی که نبود قرشیت هم در کنارش نبود، الان که بود شده شک داریم قرشیت در کنارش بود شده است یا نه، به نحو عدم محمولی استصحاب می­شود. عدم قرشیت در ظرف شک اثر دارد.

## رد استصحاب عدم ازلی به عرفیت نداشتن استصحاب عدم ازلی

مرحوم بروجردی منکر استصحاب عدم ازلی شده است. ایشان می­فرماید: این استصحاب عرفیت ندارد و این استصحاب مدرسه ای است. عرف این استصحاب را از اخبار استصحاب نمی­فهمد. چه استصحاب عدم ازلی مفاد لیس تامه باشد و چه مفاد لیس ناقصه باشد. هر دو عرفیت ندارند. چیزی که موضوع اثر است، این مراه است. اگر شما بخواهید بگویید این مراه قرشی نبود در وقتی که این مراه نبود، عرفیت ندارد. ما سالبه به انتفای موضوع را قبول داریم و سالبه محصله ممکن است موضوع نداشته باشد ولی در محل کلام موضوع اثر، این مراه است، و این مراه متیقن سابق نبوده است بلکه وقتی که مراه نبود انتساب به قریش هم محقق نبوده است. زنی که در زمان عدمش می­گفتیم لم تکن قرشیه، ذات مراه بود، نه این مراه. عرفیت ندارد که بگوییم این مراه قرشی نبود.

و به عبارت دیگر، ما یک لا تنقض الیقین را داریم، باید عند العرف اطلاق داشته باشد و شامل استصحاب عدم ازلی بشود. منبه آن این است که علمای سابق همین اطلاقات را داشتند ولی استصحاب عدم ازلی را برداشت نمی­کردند و منبه دیگر این است که توضیح استصحاب عدم ازلی نیاز به تعمق دارد. ما باید اطلاق لا تنقض را نسبت به استصحاب عدم ازلی احراز کنیم.

انصاف این است که سخت است بگوییم اطلاق شامل استصحاب عدم ازلی بشود. اشکال مرحوم بروجردی اشکال ثبوتی و لغویت نیست، بلکه اشکال اثباتی است.

### اشکال به بیان مذکور: مرجع بودن عرف در مفاهیم، تطبیقات

در این موارد عرف مرجعیت ندارد؛ بلکه عرف در تعیین مفاهیم مرجعیت دارد. یعنی از فلان لفظ چه معنایی به ذهن می­آید؛ اما وقتی که لا تنقض معنایش معلوم شد و مفهوم آن روشن شد، هر چند که استصحاب عدم ازلی را مصداق این خطاب نبیند؛ ولی مهم نیست چرا که عرف در تطبیق مرجعیت ندارد. چه بسا عرف در تشخیص مصادیق خطا می­کند. این جمله معروف است: ان العرف مرجع فی تعیین المفاهیم لا فی تمییز المصادیق. عرف اگر بگوید این مورد مصداق نیست، اعتبار ندارد و ارزش ندارد.

ما که به عرف مراجعه می­کنیم می­گوییم مولای ما خطاب را به عرف القا کرده است و ببینیم عرف چه می­فهمد اما بعد از این که مفهوم معلوم شد، تطبیق مصداق به دست ما است. تطبیق ربطی به مرجعیت عرف ندارد. مرحوم آخوند این مطلب را در کفایه مطرح کرده است.

#### جواب از اشکال مذکور: شک در مفهوم لا تنقض نسبت به استصحاب عدم ازلی

این اشکال در موردی درست است و در موردی درست نیست.

##### عدم مرجعیت عرف در تسامحات نسبت به مصادیق با فرض روشن بودن معنا

گاهی اوقات ما معنا و مفهوم را می­دانیم. حالا از عرف یا غیر عرف مراد مولا را فهمیدیم. مثلا در اوزان وقتی که می­گوید یک درهم، درهم معلوم است که چه مقدار وزن دارد. یا یک کیلو گرم یعنی هزار گرم. در این صورت ما دیگر از خطاب فارق هستیم. لذا اگر در مصداق عرف تسامح کند، تسامح عرف قیمتی ندارد. مثلا عرف اگر سه یا چهار گرم از یک کیلو کمتر باشد، یک کیلو حساب می­کنند. تسامح عرف در اینجا قیمت و ارزشی ندارد.

##### مرجعیت عرف در تشخیص مصداق با فرض شک در سعه و ضیق معنا

اما گاهی اوقات کما هو الغالب، معنا نزد عرف و نزد ما روشن نیست وقتی که به عرف مراجعه می­کنیم به تطبیقات عرف مراجعه می­کنیم چرا که عرف کتاب لغت ندارد و از تطبیقات عرف مفهوم را می­خواهیم تحدید کنیم. اسم این راه را اطراد می­نامند. ما در بحث علامات حقیقت از مجاز، گفتیم بهترین راه همین اطراد و منحصرا همین است. ما یک لفظی را وقتی در روایت پیدا کردیم و سعه و ضیق معنایش را نمی­فهمیم، سراغ استعمالات دیگر این لفظ در روایات دیگر می­رویم و از تطبیق آن سعه و ضیق را کشف می­کنیم. یا خیلی اوقات می­گوییم این لفظ شامل این مورد هم می­شود چرا که مردم بلا عنایه به این مورد هم مثلا صعید می­گویند.

مرحوم آخوند در چند جای کفایه این مطلب را دارد که می­گوید عرف این لفظ را در این مورد بلا عنایه به کار می­برند. حالا از کجا بفهمیم بلا عنایه است، یک بحثی دارد. غالب الفاظی که در روایات و ایات آمده اصل معنا روشن است ولی سعه و ضیق معنا را نمی­دانیم و در این سعه و ضیق به عرف مراجعه می­کنیم و عرف هم لغتنامه که ندارد به تطبیقات مراجعه می­کنیم در این صورت کثرت استعمال بدون قرینه به کار می­اید و مثلا می­گوییم لفظ صعید برای مطلق وجه ارض است.

در این صورت بحث تسامح عرف نیست. اگر نگوییم همه موارد، جلّ مواردی که در سعه و ضیق معنا شک داریم، همین راه است. لغت که ارزشی ندارد چرا که حجیت ندارد. ما باید بررسی کنیم که عرف بلا عنایه مثلا لفظ صعید را در مطلق وجه ارض استعمال می­کنند یا نه، اگر استعمال کرد کشف می­شود که معنا سعه دارد.

در محل کلام هم این گونه است. ما شک داریم لا تنقض الیقین سعه دارد یا ضیق است. ما می­گوییم مولا این خطاب را به عرف القا کرده است و به خاطر این که در معنای تفهیمی و اطلاق لا تنقض اشکال داریم( نه معنای لغوی، ما گفتیم فهم عرفی ربطی به لغوی ندارد) و نمی­دانیم معنای لا تنقض سعه دارد یا نه، به عرف مراجعه می­کنیم. این مراجعه ربطی به تسامحات عرفیه ندارد. این مراجعه مربوط به فهم مردم از کلام است، نه این که معنا روشن باشد و فارق از خطاب شده باشیم بعد در تطبیقات تسامح داشته باشند.

ما در صورت دوم برای روشن شدن مفهوم به عرف رجوع می­کنیم و چون که خطابات القا به عرف شده است، باید اطلاق را از لا تنقض بهفمند و اشکال مرحوم بروجردی این است که عرف اطلاق را نمی­فهمد.

پس در محل کلام، رجوع به عرف در مقام کشف مدلول کلام است هر چند که بعد از کشف مدلول کلام، عرف ملاک نیست. این گونه نیست که معنای لا تنقض را فهمیده است و اطلاق را احراز کرده است بعد در تطبیق خطا داشته باشد؛ بلکه از اول نسبت به مفهوم شک دارند. عرف از لا تنقض الیقین، ابقای عرض یا عدم عرض را در فرض وجود موضوع می­فهمند. اما ابقای عرض یا عدم عرض را در فرض انتفای موضوع جزء مدلول کلام عند العرف نیست یا لا اقل شک داریم. ما شک داریم و صاف نیست که عرف استصحاب عدم ازلی را جزء مدلول لا تنقض الیقین بدانند.

### مختار استاد

به نظر ما فرمایش مرحوم بروجرودی اقرب است و مرحوم خویی به صورت ریاضی بحث کرده است. ایشان یقین سابق و شک لاحق را احراز کرده است. اما به نظر ما عرفا اطلاق لا تنقض الیقین نسبت به استصحاب عدم ازلی مشکوک است و احراز نشده است.

ادامه بحث در جلسه آینده.